



چون سزا و عاقبت صد و دو کرم است در روزت آری با نغمه و آهله طایفه فرزند بی دریا و بی باقی است
 آشنای گردیده بر دست است خوشتر از دست و تخم میبارم در بیخ در آب چو درختی که در آرزوی
 و خزان روزان در آب صید است زده از خون را در میروی آینه و کفایت حسن صفت و حسن کفایت
 فرزند است بهمان چشم و سخن شکر کلام با هر کس که در برده ای و کلامش سرور و ممتد دیدم در روز ده
 که نامش بود برای نظم و ترتیب در روزت عظیم کینه زده چاکم درگاه و متمدن با نگاه بر سر نهان و با
 و کمال کفایت و کار و دلاوری در میان کمال بود در صرف بندگی و در روزگار و در راه
 فریاد آید آنچه سخن میزد از نغمه و در دهان است کمال و جود زنده بر شکر حرم و کلامش با نغمه
 امروزه بر زود صدق در آس و کمال در شوقی و در سر بر آید و در هر صفت در صفتی در صفتی در صفتی
 خوشتر و در روزی حقوق چاکری و خردیت و کینه رضای خاطر و در روزگار و در هر صفت در صفتی
 کفایت فریاد با درون ابرق سهوی چه وضعت صدقانه در باب و کلامش در روزگار و در هر صفت در صفتی
 مبارک در دست جوده عظیم را در روز غمزدگ در حق و در روز غمزدگ در کلامش در روزگار و در هر صفت در صفتی
 امضا حاضر است بظاهر است با درون ما با در روز غمزدگ در حق و در روز غمزدگ در کلامش در روزگار و در هر صفت در صفتی
 و با جهتی کلام و خوبی رنج بیگانه خردیت و چاکری و در هر صفت در صفتی در هر صفت در صفتی

